

گاهنامه رسانا

دوره جدید
شماره دوم - دی ۹۵

در این شماره می خوانید :

- اندر احوالات دانشجو معلمی
- چه خبر از دانشگاه؟؟
- گفت و گو با یکی از اساتید پردیس
- فرار شاه معدوم
- آسیب های اجتماعی فضای مجازی
- بی حجابی یک معضل فرهنگی





مقام معظم رهبری حضرت آیت الله فاضل ایام الله العالی

در دهه فجر اسلام تولدی دوباره یافت و این دهه
در تاریخ ایران نقطه ای تعیین کننده و بی مانند بشمار میرود

سخن سردبیر

برخیز که فجر انقلاب است امروز بیگانه صفت، خانه خراب است امروز هر توطئه و نقشه که دشمن بکشد از لطف خدا نقش بر آب است امروز سلام بر شهیدان و امام شهیدان و درود بر فجر آفرینانی که تخم ایثار و صبر را در دل های خود کاشتند و با همتشان آن را آبیاری نموده و تبدیل به نهال دوستی و وحدت کردند و درود و سلام بر حافظان و پاسداران این درخت که با قدرت علم و قلم و اتکا به وصایای باغبان این دشت، حضرت امام خمینی(ره) و پیروی از فرامین و آرمان های مقام معظم رهبری توانسته اند تا امروز از این درخت با اقتدار، حفاظت و پاسبانی کنند به طوری که هیچ ابرقدرت مزدوری نتوانسته به این درخت تنومند که ریشه در اعتقادات مردم ایران دارد کوچکترین لطمه را وارد کند و بحمدالله روز به روز پربارتر و با اقتدارتر از گذشته به زندگی جاودانه اش ادامه می دهد.

و سلامی بر دوستان، عاشقان و معلمان انقلابی که با لبیک به «آری» و برائت از «خیر» توانسته اند عنوان زیبای انقلاب اسلامی ایران را به گوش جهانیان برسانند و به ظالمان عصر بفهمانند درخت جمهوری اسلامی ایران نه تنها با تهدیدات و تحریم ها از پا در نیامد بلکه هر روز بیشتر و بیشتر تنومند تر و با صلابت تر از گذشته به زندگی اش ادامه میدهد.

معلم به عنوان اولین پازل مدیریت فرهنگی جامعه نیازمند تراز رفتاری و اعتقادی است تا در پرتو آن به تبیین ایده های فطری و دینی پرداخته و به اهداف عالی خود در تربیت و پرورش نسل های بشری در جامعه دینی فائق آید. شاخص رفتاری معلم تراز انقلاب اسلامی، روحیه انقلابی است. روحیه انقلابی شعبه ای از معنویت بر مبنای دین مداری در صحنه به منظور تداوم و حفظ دستاورد های انقلاب در فرصت های آموزشی در اختیار است. معلم انقلاب اسلامی، عامل فرایند پیشرفت و روشنفکری و حامل وجه نرم افزاری انقلاب اسلامی در مسیر عبور از تهدیدات و بهره گیری از فرصت های پیش روست. ما نیز به عنوان یک معلم انقلابی باید ادامه دهنده ی راه شهدا و انقلاب اسلامی باشیم و در حفظ و پاسداری ارزش های انقلاب اسلامی و انتقال آن به نسل های آینده کوشا باشیم.

فاطمه رضاپور

فهرست

سخن سردبیر / ۳

پیشینه دانشگاه فرهنگیان / ۴

سلام بر ابراهیم / ۵

چه خبر از دانشگاه فرهنگیان / ۶

چه خبر از دانشگاه / ۷

معلم فداکار مریوانی / ۸

معرفی کتاب / ۸

معرفی رشته هنری معرق / ۹

معرفی فیلم / ۹

اندر احوالات دانشجو معلمی / ۱۰

آسیب های اجتماعی فضای مجازی / ۱۱

فرار شاه معدوم / ۱۲

گفت و گو با استاد پردیس دکتر زهرا قنبری / ۱۳

بی حجابی یک معضل فرهنگی / ۱۴

ناهنجاری زانوی عقب رفته / ۱۵

جدول سوداگو / ۱۵

شهید محمد ابراهیم همت / ۱۶

شعر / ۱۷

گاهنامه فرهنگی - اجتماعی رستا

دانشگاه فرهنگیان پردیس صدیقه طاهره (س) ساری

صاحب امتیاز: ریاست پردیس صدیقه طاهره (س)، دکتر مریم میرزا پور

مدیر مسئول: معاونت آموزشی، پژوهشی و فرهنگی پردیس صدیقه طاهره (س)، دکتر ریحانه دابویی

سردبیر: فاطمه رضاپور

گرافیکست و صفحه آرا: فاطمه رضاپور

هیئت تحریریه: فاطمه رضاپور - فرزانه خندان - ناهید محبی - فروغ کرم پور - هانیه غلامی -

اسما پور رشید - فائزه صادقیان - نرجس جانی پور - زهرا صالحی - فائزه نظام محله - فاطمه جمالی -

هایده زیارتی - فاطمه خرمی





فاطمه جمالی

دانشگاه فرهنگیان

پیشینه

مدیر و راهنمای تعلیماتی و مؤسسه تحقیقات و مطالعات تربیتی بود. در سال ۱۳۴۶ مجدداً دانشسرای عالی دایر شد و مؤسسه تدریس ریاضیات به سه مؤسسه قبلی افزوده شد و اختیارات آموزش و پرورش در مورد دانشسرای عالی به عهده وزارت علوم و آموزش عالی نهاده شد. در سال ۱۳۵۳ دانشسرای عالی به «دانشگاه تربیت معلم» تغییر نام یافت.

در خردادماه سال ۱۳۵۴ قانون الحاق ۲ ماده به «قانون اجازه تأسیس دانشسراهای مقدماتی و عالی» به تصویب رسید طبق این قانون وزارت آموزش و پرورش می تواند داوطلبان ورود به مراکز آموزشی تربیت معلم را از تاریخ اشتغال به تحصیل به عنوان کارآموز بپذیرد. و به آنان حقوقی برابر پایه یک گروه مربوط به مدرک تحصیلی لازم جهت ورود به رشته شغلی مورد نظر بپردازد.

به دلیل مشکلات موجود در اوایل انقلاب اسلامی پذیرش دانشجو برای مراکز تربیت معلم در سال ۱۳۵۹ متوقف گردید و در قالب طرحی جدید، در سال ۱۳۶۰ از طریق آزمون سراسری در ۵۲ باب مرکز تربیت معلم تعداد ۱۹۲۰۴ نفر دانشجو پذیرش شد این دوره را به نام «دوره شهید رجایی و باهنر» نامگذاری نمودند.

قانون «متعهدین خدمت در آموزش و پرورش» در خردادماه سال ۱۳۶۹ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.

در طول دوران پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، یکی از دغدغه های صاحب نظران و متخصصان تعلیم و تربیت تأسیس دانشگاه فرهنگیان متناسب با شان و منزلت فرهنگیان بوده است که مقدمات ایجاد آن با عنایت پروردگار و تدبیر ریاست محترم جمهوری در تابستان ۱۳۸۷ رقم خورد. در طول سال های ۸۸-۱۳۸۷ و قبل از حضور جناب آقای دکتر حاجی بابایی برخی اقدامات در خصوص راه اندازی دانشگاه فرهنگیان انجام گرفت، لیکن امکان تأسیس آن فراهم نگردید. این مهم پس از حضور ایشان در راس وزارت متبوع به عنوان یکی از رویکردهای جدی مورد توجه ویژه و پیگیری قرار گرفت و در راستای شکل گیری دانشگاه مزبور، پس از پیگیری ها و تشکیل جلسات متعدد، در نهایت متن اساسنامه «دانشگاه فرهنگیان» با پیشنهاد مورخ ۱۳۹۰/۶/۲۸ وزیر آموزش و پرورش، در جلسه ۷۰۴ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب و در تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۱ توسط ریاست محترم جمهور ابلاغ گردید. در این راستا فعالیت دانشگاه فرهنگیان به صورت رسمی آغاز و بر این اساس جایگاه مراکز تربیت معلم تقویت شده و در استان ها ادامه فعالیت خواهند نمود. طبق مواد ۵ اساسنامه و تبصره ماده ۴ آن، سازمان مرکزی دانشگاه فرهنگیان در شهر تهران مستقر همچنین ۳۲ پردیس برادران و ۳۲ پردیس خواهران در استان ها راه اندازی شده است و سایر مراکز تربیت معلم در پردیس ها با تصویب شورای گسترش آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ساماندهی می گردند.

توجه به آداب معلمی از دیرباز در فرهنگ اسلامی و ایرانی ما جایگاه خاصی داشته است. لیکن تا آغاز حکومت مشروطه در ایران، دولت مرکزی برای تأسیس مدرسه و تربیت معلم هیچگونه مسئولیتی برای خود قائل نبوده و هر مدرسه متولی مخصوص داشت که از محل درآمد موقوفات مدرسه، امور مختلف مدرسه را اداره می نمود. در کنار این مدارس مکتب خانه هایی نیز وجود داشت که فرزندان عامه مردم در آن به تحصیل می پرداختند.

پس از تأسیس «دارالفنون» در سال ۱۲۲۹ هجری شمسی و ایجاد و گسترش مدارس جدید از قبیل مشیریه، رشديه، ادیب، اسلام، دانش و... نیاز به معلمانی که با اصول تعلیم و تربیت جدید آشنا باشند به خوبی احساس می شد. اولین اقدام رسمی در زمینه تربیت معلم، تصویب قانونی در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۰ توسط مجلس شورای ملی بود. طبق قانون مزبور برای اولین بار مجوز اعزام ۳۰ نفر جهت ادامه تحصیل به خارج از کشور صادر شد که از این تعداد ۱۵ نفر برای معلمی (رشته تعلیم و تربیت) و ۸ نفر برای تحصیل در علوم نظامی، ۷ نفر برای رشته مهندسی انتخاب شدند.

نخستین مرکز تربیت معلم به نام «دارالمعلمین مرکزی» که در سال ۱۲۹۷ با ریاست ابوالحسن فروغی و معاونت اسماعیل مرآت تشکیل شد پس از آن با توجه به احساس نیاز به تربیت معلمان زن جهت تدریس در مدارس دخترانه، اولین مرکز تربیت معلم دختران به نام «دارالمعلمات» به نظامت خانم نشاط السلطنه دختر صفی علی شاه تأسیس شد.

در مهرماه ۱۳۰۶ اساسنامه دوره تحصیلات فنی «دارالمعلمین ابتدایی ولایات و ایالات» به تصویب شورای عالی معارف رسید هدف از آن، تأمین معلمان مدارس ابتدایی استان ها و شهرهای ایران بود.

برابر «قانون تربیت معلم» در سال ۱۳۱۲ دارالمعلمین عالی به دانشسرای عالی «تغییر نام یافت که بعد از تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ بخش ادبی آن به دانشکده ادبیات و بخش علمی آن به دانشکده علوم تبدیل شد.

در سال ۱۳۲۵ «اساسنامه کلاسهای تربیت معلم» به تصویب رسید که به موجب آن مقرر شد به طور آزمایشی در تهران کلاس تربیت معلم تأسیس شود. شرط ورود به این کلاسها داشتن گواهینامه پنجم متوسطه و مدت تحصیل یکسال پیش بینی شده بود و فارغ التحصیلان آن گواهینامه ششم متوسطه علوم تربیتی دریافت می کردند.

در طی سال های ۱۳۲۷ الی ۱۳۳۴ دانشسراهای تربیت بدنی، کشاورزی، عشایری به تصویب به تصویب شورای عالی فرهنگ رسید. در سال ۱۳۴۳ دانشسرای عالی که در سال ۱۳۱۲ تأسیس شده بود، منحل شد و به جای آن «سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی» به وجود آمد. این سازمان دارای سه مؤسسه: تربیت دبیر، تربیت

سلام بر ابراهیم

فرزانه خندان



ادامه داد: آره مادر، ۲۶ سال منتظرم. دیگه آفتاب لب بومم. می خوام اول ببینمش بعد برم.

نتوانستم چیزی بگویم، فقط نگاهش کردم و در دل دعا. با خودم می گویم این مادر شهید چقدر غم و غصه و انتظارش با ارزش است. چقدر با ما آدم های عادی با افکار و انتظاراتمان از زندگی فرق دارند.

در کوپه نشسته بودیم، مادر جون بعد از نماز هم حالش گرفته بود. حتما یاد پسرش افتاده که اینطور ساکت و غمگین نشسته و دارد ذکر می گوید. با شنیدن صدای لرزانش متوجه او شدم.

- قربونش برم ورزشکار بود. کشتی می گرفت. چند سال پیش یکی از دوستانش او مد پیشم، می گفت:

- مسابقات قهرمانی ۷۴ کیلو باشگاه ها بود. ابراهیم خیلی خوب تمرین کرده بود، اکثر حریف ها رو هم شکست می داد تا اینکه کشتی آخر رو خیلی بد گرفت و امتیاز رو واگذار کرد و سوم شد. بعدها از حریفش شنیدم که به ابراهیم که هنوز نمی دانست حریفش است گفت پاهاش آسیب دیده، هواشو داشته باشه. ابراهیم هم با این که می تونست اونو شکست بده و قهرمان بشه این کار رو نکرد.

قلبم فشرده شد، احساس عجیبی پیدا کردم. واقعا چه کاری!

به بقیه هم نگاه کردم، آنها هم دست کمی از من ندارند. حتی دو قلو ها هم دست از شیطنت برداشتند و آرام و بی صدا به مادر جون نگاه می کردند. فقط یک ایستگاه دیگر تا مشهد مانده. آن آقای مهربان از جایش برخاست. به همه نگاه گذرای کرد. نگاهش روی پیرزن ثابت ماند. جلوی پاهایش زانو زد. تعجب مادر جون را از چهره اش می خواندم. خیلی آرام گفت:

- بر می گرده، ابراهیمت بر می گرده...

بیچاره مادر جون مبهوت حرفش مانده بود. نمی دانستم چه بگویم، چکار کنم. آقا بلند شد و به طرف در کشویی کوپه رفت، بازش کرد... لااقل می توانستم اسمش را ببرسم. انگار زبان مادر جون شده بودم. سریع گفتم:

- ببخشید، میشه خودتون معرفی کنید؟

ایستاد، چند لحظه بعد برگشت به طرف ما و گفت:

- محمد ابراهیم...

- زهرا! زهرا بیدار شو مادر، به قطار نمی رسی ها...

گیج و منگ از خواب برخاستم. نفس هایم تند شده بود و قلبم ریتم گرفته بود. خدایا من خواب می دیدم؟!

پتو را کنار زدم، همین که می خواستم از جایم بلند شوم چشمم به کتاب هایی افتاد که روی میز کنار تختم بود. کتاب هایی که چندین بار خواندمشان...

اشک هایم آزادانه رها شدند، خدایا چه هدیه با ارزشی به من دادی، خدایا شکر... مطمئن بودم اشتباه نکردم... دیدن شهیدی که الگوی زندگیم بود و مادر شهیدی که صبر را از او یاد گرفتم...

به جلد کتاب ها نگاه می کنم... یکی طنین همت؛ زندگانی سردار شهید محمد ابراهیم همت و دیگری سلام بر ابراهیم؛ زنگی نامه و خاطرات شهید ابراهیم هادی... زیر لب می گویم:

- ابراهیم آمده از ابراهیم بگوید...

با تذکر دوباره ی مامان هوشیار می شوم و به این فکر می کنم که خوابم رویای صادقانه بود...

ابراهیم.....

با صدای کشیده شدن در کوپه سرم را برگرداندم، آقایی با قد بلند و صورتی نورانی با ته ریش که لباس خاکی به تن داشت وارد شد. می خورد بیست و هفت هشت ساله باشد. به همه سلامی داد و نشست. من جوابش را زیر لب دادم و به تماشای بیرون پرداختم.

- مادر، قربون دستت چمدونم بالا سرته، میتونی بدی به من؟ میخوام قرصام و بخورم.

آقا با لبخند چشمی گفت و بلند شد. چمدان را به پیرزن داد و نشست. ولی دلش طاقت نیاورد و در باز کردن چمدان و پیدا کردن قرص ها و باز کردن در بطری آب هم به آن خانم مسن تنها کمک کرد. پیرزن آن قدر دعایش کرد که یک لحظه حسودیم شد. شبیه مادر جون خودم است، با آن روسری بلند سفید که با گیره ای زیر چانه اش به هم رسید. به عادت بچگی هایم هر پیرزنی را که می بینم مادر جون می خوانم.

چشمم به خانم دیگر که به نظر می رسید بالای سی سال سن داشته باشد با دو پسرش که روی پایش خوابیده بودند افتاد. از شباهت چهره و لباسشان می فهمم دو قلو اند. متوجه نگاهم شد. لبخندی زد، او هم آرام گفت:

- دانشجویی؟

سری تکان دادم و گفتم: آره.

با مهربانی گفت: موفق باشی. و منم در جوابش گفتم: خدا پسران و برات نگه داره. فقط خندید. نمی دانم چرا، شاید تا الان خیلی اذیتش کردند. چشم هایش روی هم بودند و لب هایش تکان می خوردند. آن آقا را می گویم.

- دختره ی کنجکاو بگیر بخواب، باید جون داشته باشی به کار های ثبت نامت برسی!

ریز ریز زیر چادر به حرف های خودم خندیدم و چشم هایم را بستم.

- دختر خانم، عزیزم بیدار شو، وقت نمازه.

چشم هایم را باز کردم. دیدم مادر دو قلو ها دست در دست پسر ها منتظر نگاهم می کند. تازه متوجه موقعیتم شدم و تشکر کردم. پسر ها همانطور که در سر و کله ی هم می زدند با مادرشان بیرون رفتند. کوپه خالی شده بود. چادر را روی سرم مرتب کردم و بیرون رفتم.

در راهرو پیرزن تنها را دیدم که با کمک آن آقای مهربان داخل کوپه راه می رفت. رفتم کنارشان و گفتم:

- ممنونم، شما به کارتون برسید. من کمکشون می کنم.

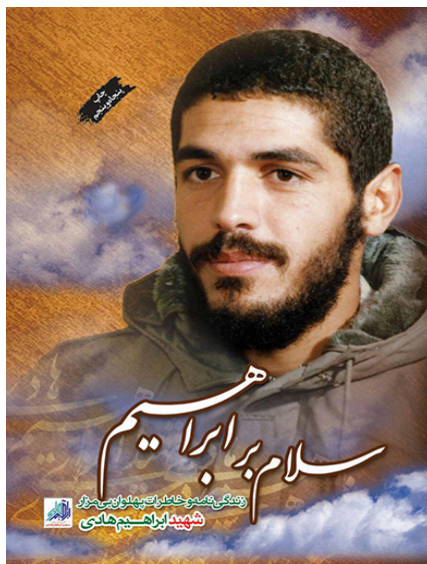
گفت: زحمتی نبود و کم کم دور شد.

سبحان الله، سبحان الله، سبحان الله...

تسبیح را در جا نماز می گذارم و به مادر جون نگاه می کنم. دست هایش رو به آسمان است و دعا می کند. چقدر آرامش دارد...

ناخودآگاه جلو می روم و لب هایم آویزانم که حالا چین و چروک دارد را می بوسم. برگشت نگاهم کرد. چرا چشم هایش خیس است؟! فکر کنم از نگاهم سوالم را خواند.

- ۲۶ سال قبل وقتی برای پنجمین بار جبهه می رفت گفت مامان من دیگه بر نمی گردم. آرام گریه





نرجس جانی پور

چه خبر از دانشگاه فرهنگیان؟؟؟

«تربیت معلم»

سرگردان بین آموزش و پرورش و وزارت علوم

علی یعقوب زاده عضو هیأت علمی و مدیر گروه هنر دانشگاه فرهنگیان یادداشتی را در اختیار قرار داده است:

یک مقایسه سرانگشتی بین معلمانی که از طریق تربیت معلم و یا به عبارتی از طریق دانشگاه فرهنگیان به کار گرفته شده اند با معلمانی که از روش های دیگر جذب شده اند به سادگی نشان دهنده ی کارایی دانشگاهی مهارت محور در مقایسه با دانشگاهی است که با هدف و منظور دیگری دانشجوی فارغ التحصیل می کند.

قطعا بین کسی که از ابتدای تحصیل دانشگاهی، با هدف معلم شدن درس می خواند با کسی که در دانشگاه قبول می شود و پس از فارغ التحصیل شدن به دنبال کار می گردد و به سمت معلمی می رود فرق معناداری وجود دارد.

امسال در دانشگاه فرهنگیان با عنوان ماده ۲۸ افرادی جذب شدند که تعداد قابل توجهی از آنها در امتحانات مهارتی و اختصاصی نمره قبولی را کسب نکرده بودند. قرار بود این افراد به مدت یک سال دوره ببینند ولی عملا چهار ماه دوره دیدند. دوره کاروری این افراد مصادف شد با تابستان که دیگر مدرسه ای برای کارورزی رفتن وجود نداشت. افرادی که پذیرش شده بودند اکثرا در قسمت های دیگر شاغل بودند و با سن و سالی که داشتند به نظر نمی رسید برای تدریس خصوصا در مقطع ابتدایی تناسبی داشته باشند. بعضی از این افراد متولد دهه چهل و شاید بیشتر بودند. می بینید ما داریم صورت مسئله را پاک می کنیم. این هم طلایه جذب فارغ التحصیل از خارج مجموعه دانشگاه فرهنگیان.

فردی دانشگاه شهید رجایی را نیز دانشگاهی صالح برای تربیت معلم مطرح کرده بود، باید عرض کرد که دانشگاه شهید رجایی تقریبا از دهه هفتاد عهده دار تربیت معلمان مهارتی شد و آن هم از وزارت علوم مجوز گرفت، اما اکنون همان مسیری را می رود که دانشگاه تربیت معلم رفت و سپس از اهداف اولیه خود دور شد و منحل شد و امروز نام دانشگاه خوارزمی بر خود دارد و اهداف دیگری را دنبال می کند.

اینکه دانشگاه فرهنگیان تضعیف شده است بر کسی پوشیده نیست. اینکه از لحاظ ساختاری جوابگوی این انتظارات نیست کاملا مشهود است ولی صادقانه باید گفت که جذب فارغ التحصیلان دانشگاه ها پاسخگوی مهارت های معلمی نیست. همه کسانی که از پیشکسوتان آموزش و پرورش هستند، کیفیت معلمان دهه شصت و هفتاد را به عنوان معلمانی متعهد و متخصص قلمداد می کنند. اما بگویید در این بیست سال چه بر سر تربیت معلم آمده است که اینگونه فریاد سر داده ایم که دانشگاه فرهنگیان را تعطیل کنید. بیا بییم مشکل را حل کنیم نه این که تربیت معلمان خود را به همسایگان وزارت علوم سپاریم.

ادامه تحصیل دانشجو معلمان

در رابطه با ادامه تحصیل دانشجو معلمان، بخشنامه ای ارسال گردیده است که کار ادامه تحصیل دانشجویان را مشکل می کند. اخیرا بخشنامه ای به پردیس های دانشگاه فرهنگیان (مازندران و مرکزی) ارسال گردیده است که در این بخشنامه، به صورت واضح ذکر شده است که پردیس ها حق دادن گواهی اشتغال به تحصیل به دانشجویان متقاضی ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد را ندارند.

در این بخشنامه اینطور ذکر شده است که دانشجویان دانشگاه فرهنگیان ابتدا باید سه سال سابقه تدریس را برای ادامه تحصیل داشته باشند.

دکتر مهرمحمدی سرپرست دانشگاه فرهنگیان در آخرین مصاحبه خود راجع به تحصیلات تکمیلی اینطور گفته بود که تنها برای ادامه تحصیل در پردیس های دانشگاه فرهنگیان شرط سابقه تدریس وجود دارد و ادامه تحصیل در سایر موسسات آموزش عالی بر اساس نظر آموزش و پرورش منطقه است.

البته این بخشنامه در رابطه با مصوبه آموزش و پرورش صادر شده است و به عبارتی، دانشگاه فرهنگیان مجری اصلی منع تحصیل و شرط سابقه نمی باشد؛ اما ضروری است که معاونت آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه فرهنگیان شفاف سازی کند. دانشجویانی که در آزمون تحصیلات تکمیلی شرکت کرده اند و منتظر نتایج این آزمون هستند، با دیدن این بخشنامه کلی سوال برایشان ایجاد شده است و لذا باید به صورت شفاف هم آموزش و پرورش هم دانشگاه فرهنگیان توضیحات لازم را ذکر نماید.



کاریکاتور : اسما پور رشید



هایده زیارتی

چه خبر از دانشگاه؟؟؟



برگزاری جشن شب یلدا

در پردیس صدیقه طاهره مازندران به همت کانون خبر رسانی عصر روز سه شنبه مورخ ۹۵/۰۹/۳۰ مراسم جشن شب یلدا با حضور سرپرست و حراست محترم دانشگاه و دانشجویان حاضر در خوابگاه برگزار شد.

نشست بصیرتی حماسه ۹ دی

در تاریخ ۹۵/۱۰/۰۶ نشست بصیرتی به مناسبت حماسه ۹ دی در نمازخانه پردیس با حضور ریاست محترم سازمان بسیج رسانه استان جناب آقای افشار با موضوع تهاجم فرهنگی و جنگ نرم برگزار شد.



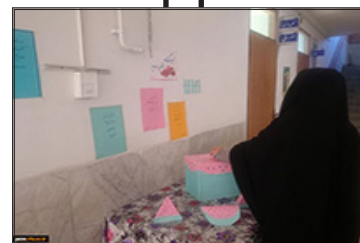
برگزاری کرسی آزاد اندیشی

روز چهارشنبه مورخ ۹۵/۱۰/۰۱ کرسی آزاداندیشی با موضوع مبانی فکری اسلام در اجتماعی شدن زنان در سالن کنفرانس پردیس صدیقه طاهره (س) ساری با حضور دانشجویان پردیس و طلاب حوزه علمیه خواهران الزهرا ساری و با حضور دکتر شرف الدین برگزار گردید.



ایستگاه خیریه

به مناسبت فرا رسیدن شب یلدا ایستگاه خیریه ای تحت عنوان «قلک های طرح هندوانه» به مدت سه روز تا روز سه شنبه مورخ ۹۵/۰۹/۳۰ به منظور جمع آوری مبالغ داوطلبانه از دانشجو معلمان و کارکنان پردیس با هدف کمک به خانواده های نیازمند برگزار گردید.



کارگاه ازدواج سالم، شاد و پایدار

روز دوشنبه مورخ ۹۵/۱۰/۱۳ کارگاه ازدواج سالم، شاد و پایدار با سخنرانی جناب آقای دکتر برزگر، آقای دکتر هاشم ورزی و حضور جمعی از دانشجو معلمان و کارکنان پردیس در نمازخانه پردیس برگزار شد.



اردوی علمی - تفریحی

روز جمعه مورخ ۹۵/۱۰/۱۰ روز جمعه مورخ ۹۵/۱۰/۱۰ با حضور سرپرست، معاونت آموزشی، کارشناس مسئول فرهنگی و تعداد کثیری از دانشجویان پردیس با همکاری اعضای شورای صنفی دانشجویی در اردوگاه تفریحی وزارت کشور واقع در ساحل دریای خزر برگزار گردید.

معرفی کتاب

(به اجاق قسم)

نگارنده ی این کتاب معلمی است که خاطرات خود را در میان عشایر و دانش آموزان عشایری بیان می کند و طی آن تصویری از رنج و محرومیت عشایر و سخت کوشی های خود به هنگام خدمت را به دست می دهد.

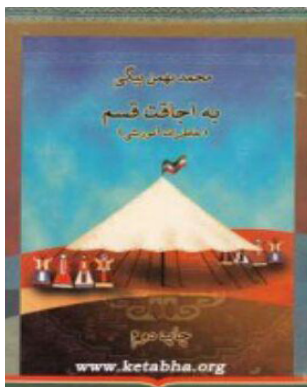
«محمد بهمن بیگی» که اکثرا او را با اثر معروفش «بخاری من ایل من» می شناسند، با تامل و دقتی که در آثار خود صرف می کند، توانسته است در این کتاب جوشش احساسات، تراکم خاطرات و تسلط عجیبش بر کلمه و کلام را هویدا کند.

با آنکه عشایری بودم به جای تفنگ و فشنگ، قلم و کتاب را انتخاب کردم، معلم شدم و آموزش عشایری را به راه انداختم. کم بودند کسانی که تشویقم می کردند و بسیار بودند آنهایی که به ملاتم بر می خاستند. من در میان جوی نامساعد برای آموزش بچه های قشقایی و سایر عشایر فارس دست و پا می زدم.

آری او به ایل بازگشت و انقلابی فرهنگی در میان ایل برپا کرد. از عشایر زادگان بی سواد و کوه نشین پس از گذشت چند دهه هزاران مهندس، وکیل، دکتر و... تحویل جامعه داد. او هرچند در ابتدا برای شروع کار به مشکلات بزرگی برخورد نمود ولی با همت خود موفق شد تعلیمات عشایر را که از ایل قشقایی باهزینه ی شخصی خود به راه انداخته بود، در سراسر ایران گسترش دهد و تمام عشایر کشور را تحت پوشش قرار دهد. سفارش ها تهدیدات و هیچ چیز دیگری در او اثر پذیر نبود، آنقدر تلاش کرد تا سران کشور هم کار او را تحسین کردند و کمکش نمودند، کارش آنقدر بالا گرفت که جایزه ی کروسپکا سازمان ملل (مبارزه با بی سواد ی یونسکو) را هم دریافت نمود. خاطرات معلمی که کعبه امیدش «آموزش و پرورش» شده بود و تمام اهدافش به یافتن راهی برای بهبود شرایط معطوف میشد، در حالیکه اکثر خانواده ها اعتقادی به دختران باسواد نداشتند و مدیران و مسئولان گوش شنوایی برای شنیدن دردها. از طرفی با سواد کردن بچه های عشایر که مدام در حال کوچ به بیلاق و قشلاق هستند، کار آسانی نیست. با همه ی این اوصاف او چراغی در تاریکی می افروزد و بر نوک دیرک های چادرهای مدارس پرچم ایران را به اهتزاز در می آورد. شیوایی و سادگی کلام از ویژگی های بارز این اثر است و برای همه ی آنانی که می خواهند قدم در راه تعلیم و تربیت بگذارند، توصیه می شود.



اسما پور رشید



فاطمه خرمی

معلم فداکار مریوانی

پس از بیست و سه سال تدریس تصمیم گرفت با تراشیدن موی سر درس بدهد، انگیزهای جز «محمد علی محمدیان» زمانی که بیرون آوردن دانش آموز هشت ساله از گوشه گیری و تمسخر همکلاسیهایش نداشت؛ اما روش سادهای که آموزگار مریوانی در نظر، به فاصله بیست روز از روایت خبر فداکاری «تابناک» گرفته بود، اینقدر کارآمد شد که آوازه درس وی را جهانی کرد. به گزارش، دانش آموز کلاس دومی که از بیماری و تأثیرات آشکار و دردناک آن رنج میبرد، اکنون «ماهان» معلم مریوانی برای شاد کردن دل خبر می رسد که دبستان شیخ شلتوت مریوان یک کلاس دارد که همه ساکنان آن سرتراشیدهاند؛ دانش آموزان کلاس دومی که به تأسی از معلم نام آشنای خود، سرهایشان را تراشیده و اینقدر به ماهان شبیه شدهاند که اگر نشناسی، سخت است تشخیص دهی کدام یک از دانش آموزان به جبر بیماری متفاوت از بقیه البته آموزگار کلاس با این کار مخالف بوده و پیشتر دلیل این مخالفتش را هم اعلام کرده است: زمانی که بچه های کلاس میخواستند موهای سرشان را بزنند، گذاشتم چون فصل سرما بود و مریض می شدند اما مگر میشود آموزگاری چون محمدیان داشت و درس پس نداد؟ شاید همین علت ساده کافی بود تا دانش آموزان همه راهی را بروند که آموزگار بزرگشان رفت؛ راهی که هم دل ماهان و خانوادهاش را شاد کرد و هم موجب شد مریوان، دبستان شیخ شلتوت و ماهان در کانون اخبار قرار گرفته و گامی به مراتب بزرگتر برای تداوم شادی ماهان برداشته شود. شهر پر شد از بنر تقدیر و تشکر. مسئولان از آموزگار تقدیر کرده و به عیادت ماهان رفتند و کار به آنجا رسید که رئیس جمهور در دستوری به وزیر آموزش و پرورش، خواستار تقدیر از آموزگار و رسیدگی به دانش آموز بیمار شد؛ دانش آموزی که به گفته برهان، پدرش، از بیماری ناشناختهی رنج می برد که موهایش را برده تا سری بی مو، ابرویی خالی و پلکی بی مژه برای ماهان بگذارد و درد دو چندان به همراه بیاورد. پدر ماهان در حالی که همه اتفاقات خوب رخ داده را مرهون آموزگار مهربان میدانند، درباره بیماری پسرش می گوید: دو سالی میشود نزد هر دکتری رفته ام، جواب قانع کننده نگرفته ام. البته واقعیت این است که ماهان را پیش دکتر خوب هم نبرده ام. وضع مالیام اینقدر خوب نیست که بتوانم فرزندم را نزد دکتر خوبی ببرم. او می افزاید: وقتی معلمش با من تماس گرفت، رویم نمیشد که بگویم مشکل مالی دارم و نمیتوانم فرزندم را نزد دکترهای خوب ببرم. الان هم نمی دانم چگونه از معلمش تشکر کنم. تشکر کنم که برای پسرم سرش را تراشیده، در حالی که خودم هم فکر نکنم بتوانم این کار را برای فرزند خودم انجام دهم. حالا ماهان شاد است و چه بسا بدون چسبهایی که گاه مجبور است به بینی بزند، تمیز دادنش از سایر دانش آموزان و همسالان همکلاسی ساده نباشد و این ها به این معناست که هدف نخست محمدیان محقق شده، ولی هنوز نمیتوان گفت که هدف دوم آموزگار مریوانی هم محقق شده یا خیر؛ جایی که می گوید: میخواستم با این حرکت، ابتدا ماهان را



شاد کرده و بعد توجه مسئولان را به دانش آموزانی که مشکل دارند، جلب کنم. اینجاست که باید منتظر بمانیم و ببینیم درس آموزگاری که سیل نظریات گوناگون از دورترین نقاط جهان را به سمتش سرازیر کرده، در مسئولان چه اثری خواهد گذاشت؛ اثری کوتاه مدت و مقطعی یا بلند مدت و با یاد ماندنی؟ دوست داشتنی ترین اتفاق سال: فداکاری معلم مریوانی و درس اخلاقی که این روزها به ما یاد می دهد.



زهرا صالحی

معرفی

رشته هنری معرق

معرق یکی از رشته های پرپیشینه صنایع دستی ایران است که نسبت به صنایع دیگر چوبی در ایران از قبیل خاتم، نازک کاری، منبت، خراطی و بافت سبد و حصیر دارای قدمت بیشتری است. بشر از هزاران سال پیش از چوب به واسطه شکل متناسب آن برای ایجاد سرپناه، ساخت قایق و دیگر موارد استفاده می کرده است. بررسی آثار مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد که در شوش به دست آمده، نشان دهنده این مطلب است که مردمان بومی ایران نه تنها از چوب برای کلبه سازی خود استفاده می کردند بلکه در ساخت نردبان و دیگر وسایل زندگی هم از آن بهره می بردند. در دوران هخامنشی هم استفاده از چوب بسیار متداول بوده؛ به طوری که در ساخت عمارت های کاخ هخامنشی - شوش و آپادانا - از درخت های بلوط ایرانی و سدر لبنانی استفاده شده بوده است. مصری ها هم راه استفاده از چوب را به خوبی می دانستند. آنان سه هزار سال پیش، کاغذ و روکش های چوبی را در آثار خود به کار می بردند.

معرق در فرهنگ عمیق به معنای تکه تکه، رگه رگه و وصله آمده است. در تعریف معرق گفته شده، معرق از کنار هم قرار گرفتن و تلفیق چوب های رنگی مطابق با طرح به دست می آید؛ بدین معنی که در ساخت یک اثر معرق، تنها ماده اولیه چوب است. معرق انواع گوناگونی دارد که وابسته به نوع مصالح است و شامل معرق کاشی، چرم، پارچه، فلز، خاتم و چوب است.

ازجمله موادی که در معرق کاری استفاده می شود می توان از خاتم، صدف، استخوان و عاج نام برد. معرق کاری را می توان در آثار مختلف چوبی مانند تابلو، میز، بوفه، جعبه های تزئینی و هرگونه وسیله چوبی مسطح و منحنی به کار برد که هدف در تمام این موارد، بخشیدن جلوه و غنای هنری به آثار چوبی است.

ابزارهای معرق کاری:

ابزارهایی که در کارگاه معرق کاری به کار می رود عبارتند از:

اره دست - اره چوب بر - اره فلز - پرس دستی (پیچ دستی) - پیشکار - تیزک - چکش - سوهان تخت - سوهان چوب ساب - کمان اره - رنده دستی - سنگ نفت - گازانبر - لیسه - ماشین پرداخت - مته دستی - میخ

معرق کاری و مراحل اجرای یک طرح

تخته پشت کار را به اندازه طرح موردنظر انتخاب کرده، به روی آن یک ورق از نایلون قرار می دهند، آنگاه طرح و نقشه موردنظر را بر روی کاغذ آورده و به وسیله چسب مایع آن را بر روی تخته سه لای می چسبانند، پس از آن تکه های مختلف طرح با ارمومی بریده شده قطعات مختلف آن را بر روی تخته زمینه به طور موقت نصب می کنند. آنگاه قطعات معرق کاری شده را جداگانه بر روی چوب پیشکار قرار داده و به وسیله ارمومی دور طرح را روی تخته بریده و حال قطعه چوب بریده شده را در جای خود مطابق نقشه روی تخته پیشکار به وسیله میخ سایه موقتاً نصب می کنند. بدین ترتیب با این روش همه نقش های معرق کاری شده و خرد شده را از رنگ های مختلف چوب، صدف و عاج تهیه و جایگزین مدل می کنند. هنگامی که تمام چوب های رنگی جایگزینی طرح اولیه شده، چسبی از سریشم و پودر امرا تهیه کرده و به وسیله انگشت سبابه روی تمام شیارهای بین تکه ها قرار می دهند. به این طریق تمام شیارهای بین نقوش پر می شود و قطعات به طور کامل به هم چسبیده و ثابت می شود. در مرحله بعد سطح تابلو را با ماشین سمباده می ساینند تا یکنواخت و صیقلی شود و در پایان به وسیله دستگاه پرداخت و مواد جلا دهنده سطح کار را پرداخت می کنند.

نتیجه گیری

صنایع دستی جزیی از هویت ملی، فرهنگ، بومی، و اصالت ایرانیان است. ازجمله رشته هایی است که باوجود ساختار سنتی و باستانی، می تواند کارکردهای ویژه و حیاتی مانند معنویت اشتغال زایی، جلب توریست، درآمدزایی و ... داشته باشد. صنایع دستی جزیی از یادگارهای ما هستند و به طور امانت در این زمان و مکان مورد استفاده ما قرار گرفته اند و ما نیز وظیفه داریم این امانت را سالم و حتی آراسته به فرزندان خود بسپاریم.



معرفی فیلم (مریخی)



جدید ترین فیلم ریدلی اسکات درباره ی زندگی یک فضانورد تنها در مریخ است. مریخی بر اساس رمانی به همین نام نوشته ی اندی ویر ساخته شده است که

یکی از پرفروش ترین کتاب های منتشر شده در سال ۲۰۱۴ بود. در ساخت این فیلم از دانشمندان ناسا کمک گرفته شده است. فیلم با نمایشی از سیاره ی سرخ آغاز می شود و با پرواز روی دره های مارنیز ما را به سطح می برد.

آرس ۳ فضایی است که برای اهداف اکتشافی به سمت سیاره ی مریخ فرستاده میشود، اما پس از فرود به این سیاره به جهت طوفانی که در مریخ وزیدن می گیرد جان فضانوردان به خطر می افتد و یکی از آن ها به نام «مارک ویتنی» به شدت مصدوم میشود و دیگران تقریباً مطمئن می شوند که او را از دست داده اند و به سفینه ی خودشان برگشته و برای نجات جانشان از سیاره خارج می شوند. اما مارک پس از مدتی به هوش می آید و متوجه می شود تنها روی سیاره ای دور افتاده مانده است. از این رو تصمیم میگیرد تا در برابر تمام چالش هایی که پیش رویش قرار گرفته، زنده بماند. پس باید با کمک اندک ابزار که در اختیار دارد، مساله ی بقای خود را حل کند، زنده بماند و امیدوار باشد که روی زمین کسانی به فکر او هستند. «جیم گرین» مدیر بخش علوم سیاره ی ناسا درباره ی فیلم مریخی گفته است: به نظر من «مریخی» رفتن به مریخ را از هر داستان علمی تخیلی دیگری که دیده ام نزدیک تر به واقعیت نشان داده است.

مریخی اثری است که بذر امید را ذهن مخاطب می کارد. فیلم اگرچه مشکلاتی در بخش روایت دارد (که خاص آثار علمی تخیلی است)، اما قدرت کارگردانی اسکات این اجازه را نداد که به اثری ملال آور مبدل شود. ضرباهنگ مناسب، بازی قدرتمند و جلوه های ویژه ی فوق العاده به راحتی می تواند مخاطب را مجاب به تماشای این اثر طولانی کند.



اسما پور رشید



هانیه غلامی

اندر احوالات دانشجو معلمی

دانشجومعلم عزیزم! باز از آن مدل غرور های دانشجومعلمی مرا گرفت و فهمیدم که اکنون اگر بگویم پدر جان کیسه ی دخل من به ته کشیده شده از آن هندوانه های چاق و چله ای که تو مگر دانشجو معلم نیستی زیر بغلم می گذارد!

حال و احوالی کردم و گوشی را با نا امیدی قطع کردم، از قضا نزدیک عید بود و می گفتند عیدی به دانشجومعلم تعلق نمی گیرد، با خودم گفتم چه بهتر دانشجو معلم باید در سختی ها ساخته شود!

خلاصه همه ی این ها را گفتم تا بگویم ما که نفهمیدیم این دانشجو معلم که به ما می گویند تحسین است، تلنگر است دقیقاً چیست فقط می دانم به واسطه ی این اسم روزی دست کم ده باری متحول می شویم!

داستان از آنجایی شروع شد که من دانشجو شدم آن هم از نوع معلمش!

با خودم می گفتم حالا که مثلاً چی، بروم شریف و تهران و بهشتی و امثال اینها که تهش یا مثل این فرار مغز ها سر از لس آنجلس در بیاورم و یا از این مهندس بی کارها شوم یا قیچی در شکم بیمارم جا بگذارم، آمدم با یک تیر دو نشان زدم، دانشجو شدم آن هم از نوع معلمش و بسی باعث افتخار است که خانواده به یمن وجود من مفتخرند!

بگذریم داشتیم می گفتم، دانشجو شدم آن هم از نوع معلمش! خدایی رتبه کنکورم هم خوب و دهن پر کن بود، با خودم می گفتم اکنون دستم در جیب خودم است، هم آقای خودم هستم و هم نوکر خودم، با غرور راه می رفتم و به همسن های خودم که عامیانه بگویم ول می گشتند از بالا نگاه می کردم و از آن تصدق ها و قربان صدقه هایی که مادر ها برای آدم می روند در دلم برای خودم می رفتم و قندی در دلم آب می شد، کمی نگذشته بود که به سلف سرویس دانشگاه گرام رفتم تا غذای امروز را، که مخلوطی از غذاهای چند روز گذشته بود بگیرم و دلی از عزا در بیاورم، که دهانم ناغافل باز شد و گفتم از آن سیب زمینی های سرخ شده چهاردانه بیشتر بگذار که جناب آشپزباشی چنان نگاه مکش مرگ منی به من انداخت و با آن صدای نخراشیده اش گفت: تو مگر دانشجومعلم نیستی؟ دانشجومعلم هم آنقدر شکم پرست؟ من که نفهمیدم چی به چی شد ولی دیدم راست می گوید دانشجو معلم باید با کمبود ها بسازد این را مدیر فلان مجموعه ای می گفت که زمان بازدید از دانشگاه عزیزمان وقتی اعتراض و کمبود های دانشجوهارا شنید تنها سرش را تکان داد و گفت دانشجومعلم باید با کمبود ها بسازد، ظرف غذایم را برداشتم و سری به نشانه ی تایید تکان دادم! داشتم حساب می کردم که اگر ۴۵٪ کسری دانشگاه را بدهم تا امور مالی عزیز دست از سر کچلم بردارد چند تومان برایم می ماند که با آن بروم فلان کتابی که استاد معرفی کرده و از قضا نویسنده اش هم خودش می باشد و در هیچ کجای شهر عزیزم پیدا نمی شود را بخرم که مبادا پایان ترم بیفتم و مجبور به خرید همه ی چاپ های کتاب فلان استاد نشوم، که دیدم ای داد بی داد حقوق این ماه هم تمام شده و هنوز ده روزی مانده تا واریز حقوق من دانشجومعلم! گوشی مدل دانشویی ام را در آوردم و با اولین بوق، پدر جان گوشی را برداشت و با ابهت تمام گفت: سلام به



کاریکاتور: هاید زيارتی

انسان در سختی ها ساخته می شود



فازنه نظام محله

آسیب‌ها اجتماعی فضا مجاز



مدرن تر شد و باز هم مدرن تر شد... بعد هم اینترنت مهمان خانه ها شد... اپلیکیشن ها درست شد و نرم افزارها... سپس... خارجی ها به فکر اختراع نرم افزاری افتادند که برای پیام رسانی بود و می شد تصویر، فیلم، پیامهای کوتاه و بلند و صداهای ضبط شده را هم به راحتی بعنوان پیام فرستاد... اول با اسامی دیگری چون: وایبر و واتس اپ و... و حالا هم که تلگرام و اینستاگرام... به مرور مردم بسیار از اینها خوششان آمد و همه آنها را با یک کلیک در موبایل هایشان نصب کردند... بعد این انسانهای اجتماعی سعی کردند نیازهای اجتماعی خود را در این غارهای مدرن و اینترنتی تنهایی رفع کنند؛ پس در آن گروه تشکیل دادند و کانالهایی برای سرگرمی و خبررسانی ایجاد کردند... و به جای نشان دادن احساساتشان بی واسطه و رودررو از شکلکها و نمادها و استیکرهای مختلف استفاده کردند؛ به جای به چهره دیدن آشنا و دوستان... هریک را با تصویری در قالب کوچک دایره شکلی... می شناختند؛ اگر طرف مقابل نت داشت و آنلاین بود شنوای حرف تو می بود؛ دیگر آن آدم سابق نشدیم و نمی شویم... اخبار را هم از آنجا میبینیم... و تصاویر را... گفت و گو صحبت کردیم... موسیقی نوستالژی گوش دادیم... کم کم آن سالی یکی دوبار هم که اقوام دور هم جمع میشویم... از داخل گوشی هایمان با هم می گوئیم... می شنویم و می خندیم... دیگر نام باهم بودنمان دورهمی نه... بلکه فقط کنارهمی است و روبروی گوشی همی!

دیگر آن صمیمیت رفت و همچنان می رود و بیشتر از این هم انگار خواهد رفت...

داریم به مرور فراموش می کنیم و معتاد و بیمار می شویم... و احتمالا هم شده ایم (ا) و... براحتی به آن اعتماد کردیم به جای قرار دادن رازها و احساسات و زندگی خصوصی مان در قلب و ذهن و خاطرمات آنها در موشک سفید تلگرام و دوربین کوچک اینستا قرار دادیم... حواسمان نیست که با خود چه میکنیم... اینها دیگر رفاه اجتماعی نیست و دارد به معضلی اجتماعی تبدیل میشود که باید جلوییش را خود ما مبتلایان، بگیریم...

بیاییم دوباره به آغوش پر مهر هم بازگردیم...

در این بخش مثل همیشه به یک مسئله ی اجتماعی می پردازیم. مسئله ی این شماره، یکی دو تا از همراهان اینترنتی و همیشه همراه و نوی ماست.

می دانیم و همگی در کتابهای دوران دانش آموزیمان، کتابهای مطالعات اجتماعی، خواندیم که انسان موجودی است اجتماعی، یعنی؛ نیاز به در جمع بودن و ارتباط با دیگران، اقوام و آشنایان دارد. در گذشته هر فرد در یک خانه ی بزرگ با تمام اقوامش زندگی می کرد و تمام آشنایانش همراه او در یک محله و خیابان زندگی می کردند. وقتی دلتنگ می شدند یا صحبتی داشتند و یا می خواستند به خوش و بش با هم بپردازند فقط کافی بود از در خانه خارج شوند و به صحبت رودررو، چشم در چشم، پر از مهر و احساس و به آسانی با دیگران بپردازند... اما با گذر زمان و آمدن اولین تلفن ها به کشور با اینکه هنوز در یک محل بودند؛ به خود زحمت خروج از منزل و دیدار رو در رو را هم دیگر به خود ندادند و با تلفن مکالمات خود را برقرار میکردند. کم کم صداها آشنا تر از قیافه ها شد... با لحن صدا احساسشان را در حین مکالمه نشان میدادند. بعد تلفن همراه آمد... وسیله ای رفاهی که فرد میتواند حتی در جای خود در اتاق بنشیند و سمت تلفن ثابت خانه که در اتاق هال قرار داشت هم نیروی و این زحمت را به خود ندهد... ولی با آن کسی که میخواستی تماس بگیری و پیغامت را با صدایت برسانی... تماس بگیری... در همین اختراع یک برنامه ی بسیار رفاهی تر و ارزان تر از ارتباط کلامی با موبایل بود؛ چیزی بنام SMS. کم کم گفتگوهای کلامی و کوتاه تلفنی به گفت و گوهای ارزان و بلند و الفبایی... و سپس به پیامکهای کوتاه، غیر کلامی و خلاصه شده در یک پیام با کلمات مخفف شده تبدیل شد. دیگر احساس و حالت گفت و گو با علامتهای!؟ و سه نقطه... نشان داده میشد و با شکلکهای کوچک زرد رنگ، هرچه که بیشتر گذشت حتی نوع و لحن صدای آشنایانمان را هم فراموش کردیم و ارتباط با اقوام و آشنایان کم رنگ تر و کم رنگ تر شد... و تنها در دورهمی ها سالی یکی دوبار همدیگر میدیدیم... مدتی گذشت، گوشیهای همراه



نرجس جانی پور

فرار شاه معدوم



دولت نظامی گفت که صدای انقلاب ملت را شنیده و قول می دهد که اشتباهات گذشته جبران شود.

دولت نظامی در همان چند روز اول ناتوانی خود را در اداره ی امور کشور نظامی هم عملاً کارآیی خود را از دست داد، زیرا مقررات حکومت نظامی در مورد منع اجتماعات اجرا نمی شد. حکومت نظامی به ویژه در مورد مطبوعات سختگیری کرد، ولی نویسندگان مطبوعات زیر بار سانسور نرفتند و دست به اعتصاب زدند و مردم بیش از پیش برای آگاهی از آنچه در کشورشان می گذشت به رادیوهای بیگانه روی آوردند. گسترش موج اعتصابات در سراسر کشور، به خصوص صنعت نفت، مملکت را به حال فلج کامل در آورد و درآمد ارزی کشور به صفر رسید. شاه برای خروج از بن بستی که در آن گرفتار شده بود به رهبران جبهه ی ملی روی آورد و قبل از همه دکتر غلامحسین صدیقی را برای مقام نخست وزیری در نظر گرفت. دکتر صدیقی پس از یک هفته مطالعه و مشورت، پاسخ رد داد. شاه از شاپور بختیار دعوت کرد. بختیار این پیشنهاد را به شرط گرفتن اختیار کامل و خروج شاه از کشور بعد از رأی اعتماد مجلسین به دولت پذیرفت. شاه ناگزیر، تمام شرایط را پذیرفت.

با روشن شدن جرقه های اولیه انقلاب و فشار نیروهای مخالف رژیم و هماهنگی قیام های مردمی به رهبری امام خمینی قدس سره و کشتار ۱۷ شهریور و برگزاری مراسم چهلیم های مختلف شهدا در تهران، تبریز، اصفهان، مشهد و ...، و اعتصاب کارگران شرکت ملی نفت و چاپ مقاله توهین آمیز احمد رشیدی مطلق علیه امام «قدس سره»، کنترل امنیت کشور از دست نیروهای رژیم و حتی حکومت نظامی خارج شد و پایه های اقتدار رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سست شده و منجر به فرار شاه گردید.

در آن تاریخ همه ناظران سیاسی متفق القول بودند که حل بحران، با حضور شاه در ایران امکان پذیر نیست و رهبر انقلاب اسلامی، به هیچ عنوان حضور شاه و رژیم سلطنتی را تحمل نخواهد کرد. شاه نیز پس از عدم موفقیت دولت نظامی از هاری در برقراری نظم و آرامش و رقع اعتصاب ها که اقتصاد کشور را فلج کرده بود، راه دیگری جز خروج از کشور نداشت. تشریفات مربوط به خروج شاه خصوصی و غیررسمی بود. مشایعت کنندگان، نخست وزیر، رؤسای مجلسین، وزیر دربار، رئیس ستاد ارتش و گروهی از مقامات وابسته به دربار بودند. فرودگاه مهرآباد در محاصره یگان های گارد شاهنشاهی بود. مقارن ساعت یازده و نیم صبح، شاه و همسرش، با یک هلیکوپتر وارد فرودگاه شدند.

در آخرین روزها فرح کوشید تا موافقت شاه را به استعفا از مقام سلطنت و تفویض مقام نیابت سلطنت به وی، طبق قانون اساسی جلب نماید. شاه نپذیرفت و گفت این کار مشکلی را حل نخواهد کرد. سرانجام شاه روز ۲۶ دی ۱۳۵۷، فرار را بر قرار ترجیح داد. از اعضای خانواده ی سلطنتی تنها فرح مانده بود که او نیز همراه همسرش از ایران خارج شد. پس از خروج شاه از ایران، موج شادی مردم را فرا گرفت و ملت با آمدن به خیابان ها و اظهار شادمانی و پخش گل و شیرینی این پیروزی بزرگ را جشن گرفت و رژیم سلطنتی کمتر از یک ماه پس از فرار شاه سقوط کرد و طومار عمر رژیم سرتاسر ظلم و جور ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، درهم پیچیده شد.

شاه بعد از روی کار آمدن کارتر در سال ۱۹۷۷، درصدد جلب رضایت وی برآمد. نخست دولت سیزده ساله ی هویدا را تغییر داد و جمشید آموزگار تحصیل کرده ی امریکا را به صدارت گماشت و راهی آن کشور شد. تظاهرات انبوه مخالفان هنگام ورود او به کاخ سفید که موجب پرتاب گاز اشک آور از طرف پلیس و اشک ریختن کارتر و مهمانانش شد، آغاز ناخوشی برای این سفر بود. اما شاه در همان دیدار نخستین با رئیس جمهور جدید امریکا سر تسلیم فرود آورد و متعهد شد از افزایش قیمت نفت جلوگیری کند. در این مذاکرات، شاه جای هیچ گله و شکایتی برای امریکایی ها باقی نگذاشت، به طوری که در بازگشت اعتماد به نفس خود را باز یافته و بار دیگر با خیال راحت بر اریکه ی سلطنت تکیه زده بود. ولی مشکلات اقتصادی و نابسامانی های ناشی از ریخت و پاش های گذشته از یک طرف و تشدید مخالفت ها با حکومت خودکامه و مفاسد و مشکلات ناشی از آن، به تدریج روند نهضتی را در جامعه شدت بخشید که مهار آن روز به روز دشوارتر می شد. آموزگار در کار خود فرو مانده و هویدا هم که به وزارت دربار منصوب شده بود، از هیچ گونه کارشکنی در کار دولت فروگذار نمی کرد و سرانجام با انتشار مقاله ی توهین آمیز نسبت به امام خمینی «قدس سره» در روزنامه ی اطلاعات در ۱۷ دی ۱۳۵۶، کاری ترین زهر خود را به حکومت آموزگار ریخت.

این مقاله به ابتکار هویدا تهیه و شاه بر انتشار آن صحنه گذاشت و حتی لحن آن را تندتر کرد. سرانجام دولت آموزگار از کار بر کنار شد و شاه شریف امامی را که مهره انگلیسی ها بود روی کار آورد تا بتواند در کنار حمایت امریکا، رضایت انگلستان را نیز جلب نماید. انتخاب شریف امامی به نخست وزیری هم هیچ یک از انتظارات شاه را بر نیآورد. عقب گرد ناگهانی رژیم در برابر مخالفان و آزادی مطبوعات، به گسترش فعالیت های مخالف رژیم انجامید. اقدام شتابزده ی رژیم در برقراری حکومت نظامی، فاجعه ی ۱۷ شهریور میدان ژاله (شهدا) را آفرید. انعکاس جهانی این فاجعه رژیم را از اجرای مقررات حکومت نظامی بازداشت و تظاهرات و اعتصابات تازه ای را به دنبال آورد.

تیراندازی به سوی دانشجویان و دانش آموزان در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران و کشته و زخمی شدن تعدادی از آن ها، تظاهرات بی سابقه ی ۱۴ آبان را در تهران به دنبال داشت. شاه همان روز با هلیکوپتر بر فراز شهر پرواز کرد و پس از مشاهده ی شعله های آتش که از صدها نقطه ی شهر زبانه می کشید، به کاخ نیاوران بازگشت و سفیران امریکا و انگلیس را نزد خود فرا خواند تا تصمیم خود را به تشکیل یک دولت نظامی به آن ها ابلاغ کند. سفیر امریکا نظر موافق واشنگتن را با استقرار یک دولت نظامی اعلام داشت. سفیر انگلیس نیز گفت:

دولت انگلستان آنچه را که اعلی حضرت به مصلحت کشور خود تشخیص دهند، تأیید می کند. شاه پس از این ملاقات حکم نخست وزیری ارتشبد از هاری را امضا کرد و فردای آن روز ضمن اعلام تشکیل نشان داد و موج تظاهرات و اعتصابات بعد از چند روز وقفه از سر گرفته شد. حکومت



فائزه صادقیان

گفت و گو با استاد پردیس دکتر زهرا قنبری



به همین علت ثانیه ثانیه لحظات بودن در کنار دانشجویانم را دوست دارم.

(۷) بنظر شما یک استاد خوب دارای چه ویژگی هایی است و به چه ظرافت هایی توجه دارد؟

اکتیو علمی باشد، پر انرژی باشد، دانشجویان را در تدریس کلاس به مشارکت گروهی وادار کند، دانشجویان را درک کند، اطلاعاتش به روز باشد و کتاب های جدید در حوزه درس معرفی کند.

(۸) دانشجوی ایده آل بنظر شما چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

دانشجوی ایده آل دانشجویی است که با انرژی دانشجویی وارد کلاس درس شود. ذهنی پرسشگر داشته باشد و به دنبال یافتن پاسخی برای پرسش ها. به عبارتی دیگر به مفهوم تمام کلمه دانشجو باشد و ضمنا با استاد بر سر جزوه و کتاب چانه هم نزند (با خنده)

(۹) نظر شما در مورد دانشگاه فرهنگیان چیست؟

دانشگاه فرهنگیان رسالت بسیار مهمی در تربیت نسل جدیدی از معلمان جوان دارد تا متناسب با نیازهای روز جامعه پاسخگوی خواسته های علمی باشند. امیدوارم همواره این دانشگاه پایا و پر افتخار به جلو پیش برود.

(۱۰) اهل ورزش هستید؟

خیلی اهل ورزش هستم اما همواره منتظر شنبه هستم تا از این روز شروع کنم (با خنده). اگر فرصت بیاوم حتما ورزش می کنم.

(۱۱) در مورد کلمات زیر مطلبی که به ذهنتان می رسد را بگویند:

دانشجو معلم: استقامت در سخت ترین لحظه ها
امتحان: برداشت یک ترم کاشت
کتاب: بهترین لذت زندگی
عاقبت معلمی: عاقبت بخیری



(۱) لطفا خودتون کامل معرفی کنید؟

زهرا قنبری مله متولد ۱۳۶۱، دارای دکترای تاریخ ایران اسلامی و عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور مازندران و مدیر نظارت و ارزیابی دانشگاه پیام نور استان مازندران هستم.

(۲) چرا رشته تاریخ را انتخاب کردید؟

همواره مطالعه تاریخ و اتفاقات و حوادثی که بر مردم وارد می شد سبب شد تا به دنبال فهم ناشناخته ها از گذشتگان باشم و به همین دلیل به دنبال تاریخ رفتم. معتقدم مردمی که تاریخ نمی دانند همیشه شکست خورده باقی خواهند ماند. بیش از همه تاریخ مردم و تاریخ اجتماعی و تاریخ زنان برایم زیباست و تحقیقاتم را نیز در این بخش قرار می دهم.

(۳) یک خاطره از دوران دانشجویی تان بگویید؟

خاطره که بسیار است اما به دلیل علاقه زیادی که به کتاب و خواندن نسخ قدیمی داشتم کبابخانه ها را هم کتابخانه می خواندم.

(۴) چرا استاد دانشگاه شدید؟ به شغل دیگری علاقه نداشتید؟

من معتقدم اگر شناخت از توانایی خود داشته باشید متناسب با آن می توانید شغل مناسب انتخاب کنید. موقعیت های کاری بسیاری داشتم اما لطف خداوند و علاقه به تاریخ و تدریس، سبب شد تا وارد این مسیر شوم و البته از این بابت بسیار خرسندم.

(۵) تدریس چه درسی را بیشتر دوست دارید؟

تدریس تاریخ معاصر ایران چون به عصر ما نزدیکتر است و درک آن برای دانشجویان ملموس تر.

(۶) بهترین خاطره شما از دوران تدریس تان چیست؟

من از بودن در میان دانشجویان بسیار لذت می برم و دوست دارم با بودن در کنار این بمب های انرژی از ایام تدریسم لذت ببرم.



ناهید محبی

بے حجابی



یک معضل فرهنگی

نمی دانم کی وقت آن می رسد که باور کنیم آنچه در کتاب قرآن و اسلام واقعی آمده است، همیشه مفید است. خداوند هیچ چیز را بی اصول نیافریده و هیچ قانون بی منطقی را وضع نکرده است. از نظر قرآن شکل خاصی از حجاب و پوشش که تأمین کننده حجاب حداکثری است «جلباب» نام دارد که در آیه ۵۹ سوره احزاب بیان شده است: «ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلباب های خود را بر خویش فرو افکنند. این کار برای اینکه شناخته نشوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند بهتر است (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم استبارها گفته ایم تهاجم فرهنگی و بدحجابی و... همه از دسیسه های دشمن است و ابزار و امکانات ما نمی تواند با امکانات ارتباطی و رسانه ای دشمن مقابله کند. حالا من این را می گویم ابزار و امکانات دشمن در مقابل قدرت دین و خدای ما بسیار ناچیز است و تمام مشکل اینجاست که با تمام وجود از خدا نمی خواهیم و برای آن تلاش نمی کنیم. من نمی گویم ما با تهاجم فرهنگی و غرب زدگی مواجه نیستیم اما می گویم چرا باید همیشه غرب زده باشیم. از ما انتظاری نمی رود که دنیا را با حجاب کنیم، بتوانیم به دختران و پسران خود درست اندیشیدن را بیاموزیم و فرزندان عقیف و باحجابی داشته باشیم، کافی است.

همواره به دنبال تربیت کردن (ادب کردن) هستیم، اما به افراد یاد نمی دهیم خود فکر کنند تا نهایتاً به لازم بودن حجاب برسند. بسیاری را دیده ام که در صدد انکار فواید حجاب برآمدند. این در حالی است که همان افراد بعد از مدتها و با فکر درست به این نتیجه رسیدند که حجاب لازمه زندگی سالم و آرام است اجازه بدهیم کودکان، خود مسیر را انتخاب کنند. ما فقط درست فکر کردن را بیاموزیم و مطمئن باشیم کسی لطمه نمی خورد. وضع موجود جامعه ما نتیجه بی فکری برخی است و نمی توان شخص خاصی را مقصر اصلی دانست. بیاییم به جای متهم کردن غرب، خود را متهم کنیم که اگر درست فکر کردن را آموخته بودیم هرگز با چنین معطلی مواجه نمی شدیم و حالا نیز باید با توکل بر خدا بر این مشکل فائق آییم و از او بخواهیم از امروز به ما کمک کند، سالم فکر کنیم تا سالم و صحیح عمل کنیم.



وضعیت حجاب و پوشش برای زنان و مردان در جامعه امروز ما بسیار نامناسب است و بیش تر از آنکه با مشکل بی حجابی مواجه باشیم با معضل بدحجابی روبرو شده ایم. حجاب نه آنکه از زنان چادر بخواهیم و از مردان ردایی. بلکه رعایت شئونات و شرع نیز کافی است.

بسیاری از جوامع هستند که بی حجابی در آن ها رواج دارد و قانونی برای حجاب ندارند، اما چنان زشت و زننده همچون برخی افراد در جامعه ما ظاهر نمی شوند. بسیاری از جوانان امروز جامعه بدون داشتن یک معیار و منطق صحیح به لباس هایی روی آورده اند که نمی توان برای آنها هیچ الگویی قرار داد.

شرق از ابتدای تاریخ به داشتن حیا و پابندی به اصول اخلاقی شهرت داشته است و غرب همواره برهنگی و بی حجابی را تشویق کرده است، به نظرم تا چند سال دیگر کاملاً شرایط تغییر کند و غرب به حجاب و شرق به بی حجابی روی بیاورد. چون شرایط امروز جامعه حتی یک کشور غربی بی حجاب را نشان نمی دهد. کشورهای اروپایی نیز که بی بندوباری در آنها موج می زند نیز با چنین مشکلی مواجه نیستند، حال کشور ما به عنوان یک کشور اسلامی با بی حجابی چنان درگیر شده است که گمان نمی رود در هیچ کجای دنیا اینگونه باشد. مردم کشورهایی اروپایی و آمریکایی کم کم به حجاب روی می آورند و معتقد هستند که وجود پوششی روی سر می تواند عاملی برای جلوگیری آسیب گرد و غبار در کشورهای صنعتی و غیر آن باشد و کشور ما روز به روز از آن چه علم در پی اثبات آن است فاصله می گیرد.





فروغ کریم پور

ناهنجاری زانوی عقب رفته

حرکات اصلاحی

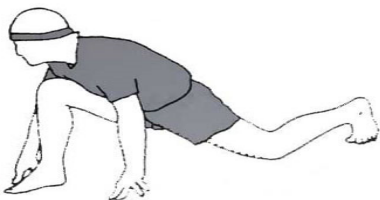
۱- ضعف عضلات چهار سر

-انقباض ایزومتریک: پاها را دراز کنید، در حالی که پاها صاف و کشیده هستند، همزمان عضلات ران هر دو پا را منقبض کنید. این تمرین را چند بار تکرار کنید.

-انجام حرکت باز کردن زانو: روی زمین دراز بکشید و یک پد یا چیزی مشابه آن به ارتفاع ۷ سانتیمتر (۳ اینچ) زیر زانو قرار دهید. سپس در این حالت زانو را باز کنید و به وضعیت اول برگردید.

۲- کوتاهی عضله چهار سر

-کشش عضله چهار سر: فرد در حالی که روی یک پا نشسته است ، پای دیگر را به سمت عقب می برد. در این حالت ، در مفصل ران عضلات خم کننده تحت کشش قرار می گیرند. از طرفی، عضله راست رانی هم که جزء عضلات چهار سر ران است، تحت کشش قرار می گیرد. باخم کردن زانو، بقیه قسمت های عضله چهار سر نیز کشیده می شوند.



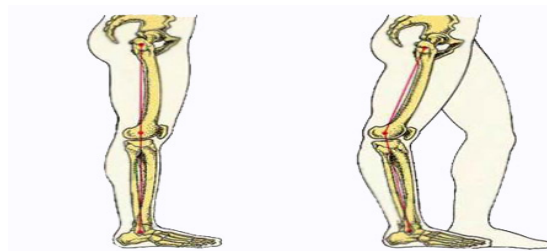
۳- قوی بودن عضله چهار سر

فرد رو به شکم می خوابد و زانوی خود را خم می کند، با انجام این حرکت عضلات خم کننده زانو فعال می شوند. این حرکت برای هر پا انجام شود.

زانوی عقب رفته یکی از انواع تغییر شکل های زانو است که در آن، زانو عقب تر از وضعیت گیرد طبیعی قرار می گیرد. به عبارت دیگر، زانو با دامنه بیشتر از حد طبیعی باز می شود که این عمل غیر طبیعی است .

علل زانوی عقب رفته

- ۱) ضعف عضلات چهارسر
- ۲) فلج عضله چهارسر
- ۳) کوتاهی عضله چهارسر
- ۴) ضعف عضلات پشت ران
- ۵) ضعف عضلات پشت سر ران و چهارسر
- ۶) فلج عضلات پشت ران

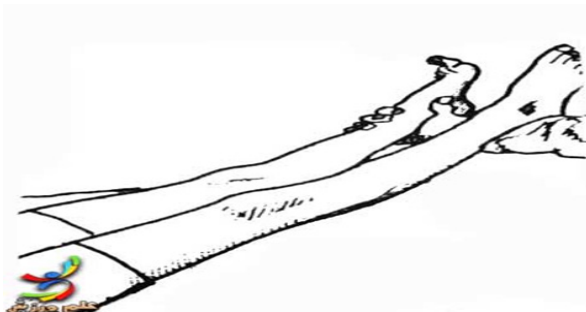


عوارض ناشی از تغییر شکل زانوی عقب رفته

- ۱- آرتروز زود رس
- ۲- درد
- ۳- تغییر در راستای ستون مهره
- ۴- تغییر الگوی راه رفتن
- ۵- افزایش آسیب پذیری زانو

تشخیص زانوی عقب رفته

برای این منظور، می توان دو پا را از سطح زمین بلند کرد. این کار در حالی صورت می گیرد که فرد طاقباز خوابیده است. زاویه زانو در حالت طبیعی و هنگامی که کاملاً صاف می باشد، صفر درجه است، اما اگر زانو عقب رفته باشد، این زاویه تغییر خواهد کرد. در صورتی که یک طرفه باشد، تغییر شکل را در مقایسه با سمت سالم بهتر می توان تشخیص داد. در دو طرف ها نیز اندازه گیری زاویه باز شدن زانو به تشخیص کمک می کند .



| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| 8 | | | 4 | 6 | | 7 |
| | | | | | 4 | |
| | 1 | | | | 6 | 5 |
| 5 | | 9 | | 3 | 7 | 8 |
| | | | | 7 | | |
| | 4 | 8 | | 2 | 1 | 3 |
| | 5 | 2 | | | | 9 |
| | | 1 | | | | |
| 3 | | | 9 | 2 | | 5 |



فاطمه رضایپور

شهادت محمداً ابراهیم همت

زندگی نامه :

محمد ابراهیم همت، از فرماندهان سپاه پاسداران ایران در جنگ ایران و عراق بود. او پیش از پیروزی انقلاب از فعالان ضد حکومت پهلوی بود. پس از انقلاب و در سال ۱۳۶۱ مدت کوتاهی را در جبهه جنگ لبنان و اسرائیل گذراند، و سپس به ایران بازگشت و در جبهه‌های جنگ ایران و عراق در عملیات‌های مهمی همچون فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان و خیبر مسئولیت‌های مهمی را عهده‌دار بود. او در اسفند ۱۳۶۲ در جریان عملیات خیبر کشته شد. وی به سردار خیبر و چشم مجنون مشهور بود.



وصیت نامه :

به تاریخ ۵۹/۱۰/۱۹ شمسی ساعت ۱۰:۱۰ شب چند سطر وصیت نامه می نویسم :
هر شب ستاره ای را به زمین می کشند و باز این آسمان غم‌زده غرق ستاره است ،
مادر جان می دانی تو را بسیار دوست دارم و می دانی که فرزندت چقدر عاشق شهادت و عشق به شهیدان داشت.

مادر، جهل حاکم بر یک جامعه انسانها را به تباهی می کشد و حکومت های طاغوت مکمل های این جهل اند و شاید قرن‌ها طول بکشد که انسانی از سلاله پاکان زائیده شود و بتواند رهبری یک جامعه سر در گم و سر در لاک خود فرو برده را در دست گیرد و امام تبلور ادامه دهندگان راه امامت و شهادت و شهادت است.

مادر جان، به خاطر داری که من برای یک اطلاعیه امام حاضر بودم بمیرم ؟ کلام او الهام بخش روح پرفروش اسلام در سینه و وجود گندیده من بوده و هست.
اگر من افتخار شهادت داشتم از امام بخواهید برایم دعا کنند تا شاید خدا من روسپاه را در درگاه با عظمتش به عنوان یک شهید بپذیرد ؛

مادر جان من متنفر بودم و هستم از انسانهای سازش کار و بی تفاوت و متاسفانه جوانانی که شناخت کافی از اسلام ندارند و نمی دانند برای چه زندگی می کنند و چه هدفی دارند و اصلاً چه می گویند بسیارند. ای کاش به خود می آمدند. از طرف من به جوانان بگویید چشم شهیدان و تبلور خونشان به شما دوخته است به پاخیزید و اسلام را و خود را دریابید نظیر انقلاب اسلامی ما در هیچ کجا پیدا نمی شود نه شرقی - نه غربی؛ اسلامی که : اسلامی ...

ای کاش ملت‌های تحت فشار مثلث زور و زر و تزویر به خود می آمدند و آنها نیز پوزه استکبار را بر خاک می مالیدند.

مادر جان، جامعه ما انقلاب کرده و چندین سال طول می کشد تا بتواند کم کم صفات و اخلاق طاغوت را از مغز انسانها بیرون ببرد ولی روشنفکران ما به این انقلاب بسیار لطمه زدند زیرا نه آن را می شناختند و نه برایش زحمت و رنجی متحمل شده اند از هر طرف به این نو نهال آزاده ضربه زدند ولی خداوند، مقتدر است اگر هدایت نشدند مسلماً مجازات خواهند شد .

پدر و مادر ؛ من زندگی را دوست دارم ولی نه آنقدر که آلوده اش شوم و خویشتن را گم و فراموش کنم علی وار زیستن و علی وار شهید شدن، حسین وار زیستن و حسین وار شهید شدن را دوست می دارم شهادت در قاموس اسلام کاری‌ترین ضربات را بر پیکر ظلم، جور، شرک و الحاد می زند و خواهد زد. ببین ما به چه روزی افتاده ایم و استعمار چقدر جامعه ما را به لجن زار کشیده است ولی چاره ای نیست اینها سد راه انقلاب اسلامیند ؛ پس سد راه اسلام باید برداشته شوند تا راه تکامل طی شود مادر جان به خدا قسم اگر گریه کنی و به خاطر من گریه کنی اصلاً از تو راضی نخواهم بود. زینب وار زندگی کن و مرا نیز به خدا بسپار

(اللهم ارزقنی توفیق الشهادة فی سبیلک) .

شعر سهراب سپهری

دنگ... دنگ...

ساعت گیج زمان در شب عمر

می زند پی در پی زنگ.

زهر این فکر که این دم گذراست

می شود نقش به دیوار رگ هستی من.

لحظه ام پر شده از لذت

یا به زنگار غمی آلوده است.

لیک چون باید این دم گذرد،

پس اگر می گریم

گریه ام بی ثمر است.

و اگر می خندم

خنده ام بیهوده است



ناهید محبی



قال امیرالمؤمنین علیہ السلام :

الشکر زیادة والكفر عبادة

شکر نعمت روزی را زیاد می کند، و فکر خوب در صنع
خداوند عبادت است .

بشکر حق شود رزق تو افزون و اگر کفران کنی گردی
پشیمان

تفکر گر کنی در صنع باز می از این فکرت عبادت بهره
داری